**غزل شماره‌ی 56**

**رسمِ عاشقی به طریقی دیگر**

**باسمه تعالی**

**دل سراپرده‌ی محبت اوست دیده آیینه‌دارِ طلعت اوست**

جناب حافظ در مسیر عشق به محبوب ازلی و یا وَجهِ آسمانی خودش اظهار می‌دارد که دلش مملوّ محبت اوست، بدون آن‌که محبت دیگری در آن دل باشد و دیده‌ی او هم در چنین حالتی، آینه‌دارِ طلعت او خواهد بود یعنی چشم‌اش آینه‌ای است که طلعت محبوب‌اش را نشان می‌دهد، زیرا بین «چشم» و «دل» ارتباط هست و لذا در آن حال چشم انسان غرق ملاحظه‌ی محبوب خواهد شد.

دل اگر از کدورات پاک گردد، می‌باید که تماماً در گرو محبت حق و حقیقت باشد و چون عارف سالک از کثرات وَهمی عبور کند در اولین مرحله، حضرت محبوب را در جان خود می‌یابد و در مرحله‌ی دوم چشم او آن‌چنان تحت تأثیر معرفت توحیدی‌اش قرارمی‌گیرد که به هرچه بنگرد، به وجه حقانی آن چیز می‌نگرد و هرچه را می‌بیند در آن چیز حق را می‌بیند و در مشاهده‌ی جمیع اشیاء نظر او بر نور وجود محبوبش می‌باشد، به همان معنایی که حضرت مولا اظهار فرمودند: «ما رَأيْتُ‏ شَيْئاً إلّا وَ رَأيْتُ اللّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَه»[[1]](#footnote-2) نديدم چيزى را مگر آن‏كه قبل از آن چيز و با آن چيز و بعد از آن چيز، «الله» را ديدم.

**من که سر در نیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست**

می‌گوید من که در برابر دو عالم سر تعظیم فرود نمی‌آورم و هیچ‌چیز نمی‌تواند من را اسیر عظمت و قدرت خود کند و نه به مواهب دنیا دل خود را می‌سپارم و نه طمع بهشت دارم.با این همه به گونه‌ای شده‌ام که گردنم زیر بار منّت آن معشوق است و در این حال دو عالم برایم هیچ جایگاهی برای دل‌بستن به آن‌ها را ندارد. و قصه‌ی عشق چنین جایگاهی در من ایجاد کرده تا انسان‌ها بدانند از طریق عشق چه چیزی در تقدیر آن‌ها نهفته است و چگونه می‌توان به زیباترین تسلیم و اطاعت رسید، تسلیم و اطاعتی که از عشق ریشه گرفته باشد.

**تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هرکس به قدر همّت اوست**

تو ای کسی که در مفاهیمِ زندگیِ دینی مانده‌ای و دل خود را به میوه‌های شجره‌ی طوبی خوش کرده‌ای! بدان‌که من خود را در جای دیگر و در رویکردی دیگر تعریف نموده‌ام و آن نظر به قامت یار است که آن قامت در همه‌ی آفرینش به ظهور آمده تا خود را بنمایاند و این است آن‌چه من برای زندگی خود می‌شناسم و بدان همّت کرده‌ام و معلوم است تو با طعنه به این نحوه سلوک چیز دیگری که همان شجره‌ی طوبا باشد را، همت کرده‌ای. آری! فکر هرکس به قدر همّت اوست، یعنی: «طالب هرچیز ای یار رشید/ جز همان چیزی که می‌جوید، ندید». بسیار فرق می‌کند که انسان در عالم نظر به قامت یار داشته باشد و با ظهورات او به وَجد بیاید تا این‌که به میوه‌های شجره‌ی طوبی که در بهشت برای او ظهور می‌کند، دل ببندد. اولی هم اکنون هر روز در بهشتی نو به‌سر می‌برد و دومی در انتظار بهشتی است که بعد از این دنیا قرار دارد.

**گر من آلوده‌دامنم چه عجب همه‌ عالم گواه عصمت اوست**

اگر در نسبت من با حضرت محبوب مشکلی هست، جای تعجب نیست. زیرا این طرف انسان است و خطاهای آن، و آن طرف حضرت محبوب است که تمام عالم را بدون هر خطایی ساخته و پرداخته و هر مخلوقی از مخلوقات عالم گواه عصمت اوست. و این است امیدواری من در عشق به او از آن جهت که به گناه‌آلودگیِ خود نمی‌نگرم، بلکه به عصمت و پاکی او نظر می‌نمایم و در این نظربازی امیدوارانه عشق را تجربه می‌کنم.

**من که باشم در آن حرم که صبا پرده‌دار حریم حرمت اوست**

من با این آلوده‌دامنی چه جایگاهی می‌توانم نزد آن معشوق داشته باشم، در حالی‌که باد صبا پرده‌دارِ حرمت اوست، مگر آن‌که فقط به او محبت بورزم و با تماشای کمالات و زیبایی‌های او، دیده‌ام آینه‌دارِ طلعت او بماند. پس این شور و محبت نمی‌تواند به جهت شخصیت من باشد، بلکه عطای اوست، و این است راز امیدواری من در این عشق‌ورزیدن که به خود نمی‌نگرم تا مأیوس شوم.

**دور مجنون گذشت و نوبت ما است هرکسی پنج روز نوبت اوست**

از آن‌جایی که همیشه زمزمه‌ی عشق در عالم باید برپا باشد و چون دور مجنون سپری گشت پس نوبتِ عشق‌ورزی ما شروع شده و روزگار، روزگارِ عشق‌بازی ما است.

فهم این تقدیر موجب می‌شود که انسان همیشه در زمان خود زندگی کند، لذا نمی‌توان امروز با آن نحوه عشق‌بازی‌ها که قاضی طباطبایی‌ها داشتند، در این زمان حاضر شد. آن‌ها مجنون زمان خود بودند و امروز مجنون دیگری را اقتضا می‌کند. امروز صورت عشق را باید در شهدایی دید که متوجه‌ی رُخ حضرت محبوب در جمال انقلاب اسلامی شده‌اند. آن‌هایی که می‌دانند حقیقت به خودیِ خود زیبا است. و لذا در نظر به حقیقت دورانشان آن زیبایی که اولیاء الهی را شیفته‌ی خود کرده‌است را می‌یابند به همان معنایی که زینب کبری«سلام‌اللّه‌علیها» در حقیقت کربلا جز زیبایی ندیدند.

**ملکت عاشقی و گنجِ طرب هرچه دارم ز یُمن دولت اوست**

حال در این دوران که دوره‌ی عشق‌ورزی من است، هرچه از عشق و عاشقی و گنجِ طرب دارم، همه از یُمن دولت اوست. او خواسته است که در این تاریخ ما عاشق او باشیم و این‌گونه عشق‌ورزی کنیم که به تعبیر حضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه»:

«اين جوانان بسيار عزيز در سطح كشورند كه ناگهان با يك جهشِ برق‏آساىِ معنوى و روحى با دست رحمت حق تعالى از منجلابى كه براى آنان با دست پليد استكبار جهانى كه از آستين امثال رضاخان و محمدرضاخان و ديگر سرسپردگان غرب يا شرق تهيه ديده بودند، نجات يافته و يك‌شبه ره صد ساله‏ را پيمودند و آن‌چه عارفان و شاعرانِ عارف‌پيشه در ساليان دراز آرزوى آن را مى‏كردند، اينان ناگهان به‌دست آوردند و عشق به لقاء اللَّه را از حدّ شعار به عمل رسانده و آرزوى شهادت را با كردار در جبهه‏هاى دفاع از اسلام عزيز به ثبت رساندند و اين تحول عظيم معنوى با اين سرعتِ بى‏سابقه را جز به عنايت پروردگار مهربان و عاشق‏پرور نتوان توجيه كرد. اين‌جانب هنگامى كه اين جوانان عزيزِ در عنفوان شباب را، كه با گريه از منِ عقب مانده تقاضاى دعا براى شهادت مى‏كنند، مشاهده مى‏كنم از خود مأيوس و از آنان شرمنده مى‏شوم و هنگامى كه عكس‌هاى متعدد اين شهيدان نورسِ نورانى را مى‏نگرم و ارزش‌هاى انسانى و مقامات الهى آنان، كه خود از آن‌ها به مرحله‏هايى دور هستم غبطه مى‏خورم و چون به مادران و پدران اين جوانان و نوجوانان شهيد برخورد مى‏كنم و آن شجاعت‌ها و شهامت‌هاى فوق تصور را از آنان مشاهده مى‏كنم، احساس حقارت نموده...».[[2]](#footnote-3)

**بی‌خیالش مباد منظر چشم زان‌که این گوشه‌ خاص خلوت اوست**

در راستای نظر به معشوق، هرگز منظر چشم - در هر نگاهی که داشته باشد- بدون نظر به وجود او که در خیالم ظاهر است، نخواهد بود و امید است منظر چشم هرگز از خیال او و در فکر او بودن و او را در پیش خود مجسم‌داشتن، خالی نباشد زیرا که این گوشه مخصوص خلوت اوست و تنها باید او در خیال من حاضر باشد و چیز دیگری برای من زندگی محسوب نمی‌شود، مگر با خیال او به‌سربردن.

**من و دل گر فدا شدیم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست**

اگر در این میان من از أنانیت خود فرو ریزم و اگر دلم آب شود و هیچ‌چیز از آن نماند، هیچ مهم نیست، مهم آن است که او در سلامت باشد و در زیبایی و صفای خود بدرخشد و خلقی را در فراق خود بی‌سر و سامان کند. عمده آن است که او در میان بوده و من به بودنِ او دل‌گرم باشم.

عنایت داشته باشید که شعر حافظ را باید در همان فضای خیال قدسی دنبال فرمایید و در آن فضا باید با حافظ تماس گرفت و جلو رفت.

**هر گلِ نو که شد چمن‌آرای اثر رنگ و بوی صحبت اوست**

در ادامه می‌فرماید: اساساً هر زیبایی که از هر گلی ظاهر می‌شود و چمنی را می‌آراید، همه به جهت حضور او و مصاحبت او با آن گل‌های زیبا است. این است قصه‌ی ایثارهای رنگارنگ شهدا در چمن این تاریخ که هرجا ایثاری هست، اثر حضور و مصاحبت با لاله‌های خونین این مرز و بوم است. خداوند با ایثارها است که به تاریخ برمی‌گردد.

**فقرِ ظاهر مبین که حافظ را سینه، گنجینه‌ی محبت اوست**

به فقر ظاهریِ حافظ چشم ندوزید که از نظر ظاهر به همه‌چیز می‌ماند به‌جز به عارفی دل‌سوخته و عاشقی سینه‌چاک. به این ظاهر نگاه نکنید، زیرا قضیه چیز دیگری است و سینه‌ی او گنجینه‌ی محبت محبوبِ خود ، محبوبی که مربوط به دوران خودش است، گشته. آری! نه حرکات شهید خرازی ها و باکری ها شبیه عاشقان، و نه شخصیت ظاهریِ «جون» غلام اباذر شبیه عاشقان بود؛ ولی تاریخ گواه است که اینان به زیباترین شکل، رسمِ عاشقی را به‌جا آوردند و به رسم عاشقان، خود را به آتش زدند، هرچند در ادبیات رسمی ما آنان را عاشق نخوانیم. اینان عاشقانِ غیر رسمی این دوران هستند که هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌شناسد، ولی سینه‌ی آن‌ها گنجینه‌ی محبت خدای خمینی بود، اینان راه و رسمِ عاشقی را به طریقی دیگر یافتند. از آن‌جمله ملاحظه کنید که یک جوان بیست و چند ساله به نام حسن باقری، چگونه قبل از عملیه به نیایش با خدای خود و معاشقه با او می‌نشیند، چیزی که همواره عارفان و شب‌زنده‌داران و چله‌نشینان به دنبال آن هستند. قضیه از این قرار بود که:

«قرارگاه کربلا علاوه بر چهار تیپ از ارتش، شش تیپ از سپاه شامل محمد رسول اللّه، ولی عصر، عاشورا، کربلا، فجر و بدر را تحت امر قرارگاه نصر قرار داد. بیست و پنجم اردیبهشت 1361، علی صیاد شیرازی به قرارگاه نصر رفت و از طرف قرارگاه کربلا طرح بستن عقبه‌ی دشمن در شلمچه و تکمیل محاصره‌ی خرمشهر را به آن قرارگاه ابلاغ کرد. برخی فرماندهان به دلیل کمبود نیرو نسبت به طرح، اعتراض یا تردید داشتند:

«حسن باقری به فرماندهان امیدواری داد. گفت: نگران نباشید، خدا کمک‌مان می‌کند راهی پیدا می‌کنیم. پس از آن، چراغ‌ها را خاموش کردند و در تاریکی روضه‌ی امام حسین و دعای توسل خواندند. حسن ایستاد و بلندبلند گفت: خدایا! مردم و امام منتظرند. چطور جواب شهدا را بدهیم؟ هرکاری بلد بودیم انجام دادیم، هرچه در چنته‌مان بود رو کردیم، هرچه راه‌کار بود بررسی کردیم، از ما دیگر برنمی‌آید، هیچ‌کدام ادعایی نداریم، پیروزی دست توست.

گفت: خدایا! به اراده‌ی تو از فردا شناسایی می‌رویم. تا حالا هم به اراده‌ی تو بوده. شاید در گوشه‌‌ای از ذهن‌مان بود که پیروزی مال ما است. این را هم امشب دور می‌اندازیم. خدایا! به آبروی این‌همه بسیجی که این‌جا شهید شده‌اند خودت کمک‌مان کن.

گریه و زاری فضای قرارگاه را عوض کرد. از آن راز و نیازهایی بود که خدا دوست دارد بنده‌اش به او التماس کند. عجیب‌ترین جلسه‌ای بود که تا آن روز در عملیات خرمشهر داشتیم. حرف‌های حسن باقری آن شب روی جمع، از جمله، فرماندهان ارتش تأثیر زیادی گذاشت. همه گریه می‌کردند. صدای اذان صبح بلند شد، نماز خواندیم و دنبال کارهایمان رفتیم. احساس سبکی کردیم. حسن باقری در اقتدار و نحوه‌ی کار معجزه‌ی انقلاب بود. از فردای آن روز راه‌کارهایی پیدا شد».[[3]](#footnote-4)

والسلام

1. - ملا محسن فيض كاشانى، علم اليقين، ج 1، ص 49 [↑](#footnote-ref-2)
2. - صحيفه‌ی امام، ج‏17، ص: 305 [↑](#footnote-ref-3)
3. - سردار فتح‌اللّه جعفری [↑](#footnote-ref-4)